

تحلیل قاعده فرعیه و هلیات بسیطه در اندیشه ملاصدرا و اثرپذیری وی از دشتکی و دوانی

سیداحمد حسینی سنگچال*

چکیده

در عبارات ملاصدرا در تقریر قاعده فرعیه و کاربرد آن، با متون ناسازگاری مواجه‌ایم. این نوشتار سعی دارد بر اساس جلال‌های دوانی و دشتکی در این دو مسئله، ریشه این ناسازگاری‌ها را به دست دهد. در ادامه نشان می‌دهیم مبنای نهایی ملاصدرا در تحلیل قاعده فرعیه کدام است و بالطبع روشن می‌شود ناسازگارهای ملاصدرا در موارد کاربرد این قاعده چگونه قابل تحلیل است؟ هلیات بسیطه یکی از موارد کاربرد این قاعده‌اند و اختلاف تعابیر ملاصدرا در تحلیل هلیات بسیطه ناشی از اختلاف مبانی وی در تحلیل قاعده فرعیه است و با روشن شدن مبنای نهایی وی در قاعده فرعیه، نظریه نهایی او در تحلیل هلیات بسیطه نیز روشن خواهد شد و متون خلاف آن نیازمند بازسازی است. واژگان کلیدی: قاعده فرعیه، هلیات بسیطه، اتصاف، دشتکی، دوانی، ملاصدرا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دکتری حکمت متعالیه دانشگاه تربیت مدرس و مدرس فلسفه.

hosseini.sangchal.ahmad@gmail.com

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۱۰/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

مقدمه

حوزه فکری شیراز از منابع اصلی ملاصدرا در پی‌ریزی حکمت متعالیه به شمار می‌آید. ملاصدرا بر اساس خوانش خاص خویش از حوزه فکری شیراز، آن را تأیید کرده یا در صدد نقد آن برآمده است. در برخی موارد تفسیر ملاصدرا از حوزه شیراز به‌ویژه دشتکی و دوانی قابل انتقاد است. نقل ملاصدرا از نظریه مشتق دشتکی (شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، صص ۴۴ و ۲۵۸/همو، ۱۳۸۲، ص ۱۸۰) و خوانش او از نظریه اتصاف دوانی (همو، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۳۲۷) نمونه‌هایی از این تفسیرها می‌باشند. ضمناً زمانی که حکمت متعالیه توسط ملاصدرا پی‌ریزی شد، حوزه فکری شیراز از کتب بالینی حکمت‌پژوهان به شمار می‌آمد و طالبان فلسفه با سنت فکری شیراز آشنا بودند؛ از این رو ملاصدرا در برخی متون، بی‌آنکه ارجاع مستقیمی به دشتکی یا دوانی دهد، در آن سنت فکری مطلبی را نقل یا نقد می‌کند. در روزگار ما که کتب دشتکی و دوانی به صورت نسخه‌هایی خطی باقی مانده‌اند، درک درست حکمت متعالیه جز از راه نزدیک‌شدن به سنت فکری شیراز - به عنوان یکی از منابع اندیشه حکمت متعالیه - ممکن نیست و تلاش جهت فهم حکمت متعالیه بدون توجه به حوزه شیراز، کوششی جهت فهم اندیشه منهای منابع آن محسوب می‌شود.

از دیرباز تحلیل هلیات بسیطه و نوع رابطه آن با قاعده فرعیه مورد بحث و گفت‌وگو بوده است. ابن‌سینا در کتاب اشارات، فاعلیت ماهیت نسبت به وجود را نقد کرده، معتقد است ماهیت نمی‌تواند فاعل وجود باشد؛ چون هر سببی از تقدم بالوجود بر مسبب خویش برخوردار است و ماهیت نمی‌تواند بالوجود بر وجود مقدم باشد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۹۹). فخر رازی فاعلیت ماهیت نسبت به وجود را مانند قابلیت ماهیت نسبت به وجود می‌داند و معتقد است اگر قابلیت ماهیت نسبت به وجود مجاز است، باید فاعلیت ماهیت نسبت به وجود هم مجاز باشد (رازی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۶۱). قابلیت ماهیت نسبت به وجود به این معناست که اگر در قالب هل بسیطه «الانسان موجود» قرار است انسان، وجود را بپذیرد و وجود بر انسان ثابت گردد، این قضیه مصداق قاعده فرعیه است و ثبوت پیشینی ماهیت را لازم دارد. ثبوت پیشینی ماهیت در این قضیه، یا با همان وجودی که در کسوت محمول

قرار گرفته، فراهم می‌شود که منجر به تقدم شیء علی نفسه می‌گردد یا با وجودی دیگر حاصل می‌شود که تسلسل لازم می‌آید. خواجه در شرح اشارات به تفصیل از فرق میان فاعلیت و قابلیت ماهیت نسبت به وجود سخن می‌گوید و ضمن رد فاعلیت ماهیت نسبت به وجود، قابلیت ماهیت نسبت به وجود را می‌پذیرد (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، صص ۲۶۲ و ۳۵۷). خواجه این بحث را در **تجربید** هم بیان کرده است (علامه حلی، ۱۴۳۰ق، ص ۹۵).

با محوریت کتاب **تجربید**، **جرجانی**، **اصفهانی**، **قوشچی**، **دشتکی** و **دوانی** با جدیتی تمام مسئله قابلیت ماهیت نسبت به وجود یا همان ثبوت وجود برای ماهیت را پیگیر شده‌اند. نظریه اصالت وجود ملاصدرا تأثیرات ژرفی بر نوع رابطه میان وجود و ماهیت و تحلیل هلیات بسیطه نهاده است؛ اما رد پای تحلیل پیشینیان -مخصوصاً دشتکی و دوانی- را می‌توان در این تحلیل به دست داد و در این نوشتار سعی می‌کنیم خوانش ملاصدرا از قاعده فرعیه و هلیات بسیطه را با محور قرار دادن متون دشتکی و دوانی تحلیل کنیم.

الف) قاعده فرعیه و عناصر سازنده آن

عموماً قاعده فرعیه به صورت «ثبوت شیء لشیء فرع لثبوت المثبت له لا الثابت» بیان می‌شود. اتخاذ نظریه‌ای جامع در باب قاعده فرعیه، مبتنی بر اظهار نظر در مورد سه نکته است: لزوم ثبوت فی نفسه مثبت له، لزوم ثبوت ثابت و لزوم ثبوت پیشینی مثبت له. بسته به نوع دیدگاه‌مان درباره این موارد، قاعده فرعیه متفاوتی شکل می‌گیرد. در ادامه با تفکیک این عناصر، به بیان نظریه دشتکی، **دوانی** و **ملاصدرا** حول این موارد می‌پردازیم:

۱. لزوم ثبوت فی نفسه مثبت له

۱-۱. دیدگاه دشتکی

دشتکی سه استدلال برای این مهم اقامه می‌کند:

الف) دشتکی ثبوت فی نفسه مثبت له در قاعده فرعیه را امری بدیهی می‌داند (دشتکی.

الف. برگ ۱۳).

ب) او به متنی از **ابن سینا** استناد می‌کند تا ثبوت فی نفسه مثبت له را نتیجه گیرد. بر

اساس بیان **ابن سینا** خصوصیت محمول در قضایای سالبه‌المحمول منجر به خروج این

قضایا از ذیل قاعده فرعیه نیست یا خصوصیت عقد الوضع، ثبوت فی نفسه موضوع را اقتضا ندارد، بلکه صدق قضیه موجه مقتضی ثبوت فی نفسه موضوع است (همان، برگ ۱۶).

ابن سینا در باب ضرورت ثبوت فی نفسه مثبتله دو نوع عبارت دارد: «ان حقیقه الایجاب هو الحکم بوجود المحمول للموضوع و مستحیل ان یحکم علی غیر الموجود بان شیئاً موجوداً له...» (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۷۶). «انما اوجینا ان یکون الموضوع فی القضایا الایجابیه المعدولیه موجوداً لا لان نفس قولنا غیر عادل یقتضی ذلك و لكن لان الایجاب یقتضی ذلك فی ان یصدق» (همان، ص ۸۲).

بر اساس متن اول ابن سینا ایجاب و حکم به وجود موضوع برای محمول، مقتضی وجود موضوع است. این سخن با مبانی دشتکی مبنی بر انکار نسبت و ایجاب در حمل در تنافی است (دشتکی، الف، برگ ۷، ۲۰ و ۲۴/همو، ب، برگ ۵۲/همو، د، برگ ۳۱). به همین دلیل متن دوم ابن سینا را مبنا قرار می‌دهد تا صدق در قضیه موجه را مقتضی لزوم ثبوت فی نفسه مثبتله بداند و این متن با نظریه صدق دشتکی نیز موافق است (همو، الف، برگ ۲۰).

ج) لزوم تقدم هلیات بسیطه بر هلیات مرکبه، سومین استدلال دشتکی جهت اثبات لزوم ثبوت فی نفسه مثبتله است. بر این اساس الف، برای پذیرش هر وصفی، لازم است قبلاً وصف وجود را پذیرا باشد (همان، برگ ۱۹ و ۳۸/همو، ب، برگ ۴۷).

۱-۲ دیدگاه دوانی

دوانی دو استدلال جهت اثبات لزوم ثبوت فی نفسه مثبتله اقامه می‌کند: الف) مهم‌ترین استدلال دوانی مبتنی بر نظریه ویژه او در باب انواع مطابق حمل است. در ابتدا به ذکر خلاصه‌ای از دیدگاه او می‌پردازیم و در ادامه استدلال او را شرح می‌دهیم. از دیدگاه دوانی، حمل «الف ب است»، تغایر و اتحاد میان الف و ب را لازم دارد. لازم است میان الف و ب تغایری مفهومی برقرار باشد (قوشچی، ۱۳۹۳، ج ۱، صص ۳۲۷ و ۳۳۰). درباره متعلق اتحاد میان موضوع و محمول، اتحاد در وجود را شرط می‌داند. این مهم به

واسطه قضایایی مانند «زید اعمی» و «العنقاء معدوم» نقض می‌شود؛ چون اتحاد موضوع و محمول در وجود، مقتضی وجود خارجی موضوع و محمول است و با معدوم بودن محمول یا موضوع و محمول سازگار نیست (همان، ص ۳۲۸).

دوانی نظریه حمل خویش را صحیح دانسته، می‌کوشد ضمن حفظ نظریه حمل خویش از این نقض‌ها پاسخ گوید. از دیدگاه او مراد از وجود در «اتحاد موضوع و محمول در وجود»، اعم از وجود بالذات و بالعرض است (همان، ص ۳۳۶). اتحاد شیء با ذاتیات آن، اتحادی بالذات و اتحاد شیء با عرضیات آن، اتحادی بالعرض است. مراد از اتحاد در وجود، اعم از اتحاد بالذات یا بالعرض می‌باشد (همان، ص ۱۱۰). «بل معنی مطلق الحمل مطلق الاتحاد فی الوجود اعم من ان یکون بالذات او بالعرض» (همان، ص ۲۲۸).

بر این اساس قضیه «زید اعمی» نیز بر اساس نظریه حمل اتحاد در وجود قابل تبیین است؛ چون زید و عمی دارای اتحادی بالعرض می‌باشند و هر گاه زید در خارج موجود شود، ذاتیات او بالذات و تمامی عرضیات او - از جمله عمی - به صورت بالعرض در خارج موجود می‌گردند. به همین دلیل می‌توان به جای تعبیر «زید در خانه است» از تعبیر «اعمی در خانه است» بهره برد (همان، صص ۱۲۵، ۱۵۱ و ۲۰۰).

دوانی متوجه می‌شود که نمی‌توان همه عرضیات را با عنوان کلی اتحاد بالعرض توضیح داد و میان عرضیات نیز تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. دوانی تفاوت میان عرضیات را در قالب مطابق و مصداق حمل تشریح می‌کند. بر این دیدگاه دوانی در باب انواع مطابق حمل را می‌توان چنین تبیین کرد که وی مطابق و مصداق حمل را بر چهار نوع می‌داند:

۱- مطابق و مصداق حمل در ذاتیات - نظیر «زید انسان» - خصوص ذات زید است (همان، ص ۲۳۳ / همو، الف، برگ ۹۴).

طبیعتاً مطابق و مصداق حمل در اتحادهای بالعرض خصوص ذات نیست؛ چون مطابق بودن خصوص ذات به معنای عینیت ذات با محمول من حیث‌الذات است و این فرض تنها در اتحادهای بالذات جاری است. بر این اساس در همه اتحادهای بالعرض امری غیر از خصوص ذات در مطابق و مصداق حمل نقش‌آفرینی می‌کند. بسته به اموری

که علاوه بر ذات در مطابق و مصداق حمل - به معنای اتحاد بالعرض - نقش دارند، می‌توان از سه نوع مطابق و مصداق برای آن یاد کرد:

۱- گاهی مطابق حمل موضوع به همراه مبدأ محمول حال در آن است؛ برای مثال مطابق حمل «الجسم ابيض» ذات جسم و بیاض می‌باشد.

۲- گاهی مطابق حمل، ذات موضوع به همراه امر دیگری مابین با موضوع است. اضافات اعتباری این گونه‌اند. مطابق حمل «السماء فوق الارض» از این دست است.

۳- گاهی مطابق حمل موضوع با حالتی خاص - نه ذات موضوع - است. حمل عدمیات - نظیر «زید اعمی» - از این دست‌اند. تنها زید در خارج موجود است؛ اما عقل برای حمل اعمی بر زید نیازمند ملاحظه امر زایدی - بصر - است تا زید را با بصر مقایسه نموده و به عدم مصاحبت آن با جسم زید حکم کند. بر این اساس مطابق حمل «زید اعمی»، «وجود زید در حالت بصر نداشتن» است (همو، ج ۱، ص ۲۳۳).

به نظر نگارنده تحلیل فوق در موارد فراوانی به یاری *دوانی* می‌آید؛ توسعه *دوانی* در معنای اتصاف، تحلیل او از قاعده فرعیه و تحلیل او از مشتقات نمونه‌ای از تأثیر نظریه حمل و انواع مطابق حمل در سازمان فکری *دوانی* است. *دوانی* بر اساس انواعی که از مطابق حمل می‌شمرد، توسعه‌ای در معنای اتصاف روا می‌دارد: «... انا نعلم قطعاً ان - للموضوع اتصافاً بمبدأ المحمول فی المشتقات باحدالوجهین سواء كان بقيامه به او بگونه منتزعاً منه» (همان، ص ۱۴۵).

دوانی اتصاف موجود در «الجسم ابيض» را از قبیل قیام بیاض به جسم و اتصاف موجود در «زید اعمی» را از قبیل انتزاع اعمی از زید می‌داند (همان، ص ۳۲۸). به دیگر بیان اتصاف جسم به بیاض، با انضمام بیاض به جسم حاصل می‌گردد؛ چون مطابق «الجسم ابيض» جسم و بیاض حال در جسم است؛ اما برای اتصاف زید به اعمی لازم است زید دارای نحوه‌ای از وجود باشد که عقل قادر به انتزاع اعمی از آن است (همان، ص ۱۱۸).

قضایایی نظیر «زید ابيض» از قبیل نوع اول اتصاف و قضایایی نظیر «زید انسان»، «السماء فوق الارض» و «زید اعمی» از نوع دوم اتصاف می‌باشند.

مهم‌ترین استدلال دوانی جهت اثبات لزوم ثبوت فی نفسه مثبت‌له، استناد به انواع مطابق حمل است؛ اینکه قدر جامع انواع چهارگانه مطابق حمل، لزوم ثبوت فی نفسه مثبت‌له می‌باشد (همان، ص ۲۲۸-۲۳۳).

ب) استدلال دیگر دوانی جهت اثبات لزوم ثبوت فی نفسه مثبت‌له، استناد به متنی از ابن‌سیناست که مورد استشهاد دشتکی نیز قرار داشت. دوانی متن *ابن‌سینا* را چنین نقل می‌کند: «کل موضوع للايجاب فی القضايا الايجابيه المعدوله موجود لا لان نفس قولنا غیر عادل یقتضی ذلک لکن لان الايجاب یقتضی ذلک...» (همان، صص ۱۲۶ و ۳۹۹).

مقایسه میان نقل دشتکی و دوانی از متن *ابن‌سینا* ما را به اختلاف نسخه‌ای در این متن راهنمایی می‌کند؛ بر اساس نقل دشتکی تعبیر «فی ان یصدق» در متن وجود دارد؛ ولی طبق نقل دوانی این تعبیر وجود ندارد. طبق نسخه منقول دشتکی، صدق قضیه موجب مقتضی وجود موضوع است که با مبانی دشتکی -انکار نسبت و نظریه صدق او- سازگار است؛ اما طبق نقل دوانی، ایجاب و ربط ثبوتی میان موضوع و محمول مقتضی ثبوت فی نفسه موضوع است و این مهم با مبانی دشتکی ناسازگار نیست.

۳-۱. دیدگاه ملاصدرا

ملاصدرا نیز مانند دشتکی و دوانی به ضرورت ثبوت فی نفسه مثبت‌له باور دارد. می‌توان برخی استدلال‌های ملاصدرا را چنین عنوان کرد:

الف) بدهت: ملاصدرا در بسیاری مواضع همانند دشتکی، لزوم ثبوت مثبت‌له را ضروری می‌داند (صدرالمآلهین، ۱۴۱۲ق، صص ۱۵۰ و ۱۸۵) و مورد تصدیق غریزه انسانی قلمداد کرده (همو، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۶۹) و مطابق وجدان و انصاف تلقی می‌کند (همو، ۱۳۸۷، ص ۱۱).

ب) صدق حمل ایجابی: ملاصدرا در اسفار صرفاً به این حد وسط اشاره می‌کند: «صدق الحمل الايجابى يستلزم وجود موضوعه» (همو، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۶۹).

ایشان در تعلیقه بر شرح *حکمة الاشراف* این حد وسط را همراه با متن *ابن‌سینا* نقل می‌کند و تعبیر «فی ان یصدق» در نسخه منقول ملاصدرا نیز حضور دارد (همو، ۱۴۱۲ق،

ص ۷۶) که نشان می‌دهد او نیز مانند دشتکی، صدق حمل ایجابی را مقتضی ثبوت مثبت‌له می‌داند و نه خود حکم ایجابی را. این خوانش بر خلاف تفسیر دوانی از ابن‌سیناست. (ج) ملاصدرا در برخی مواضع از اتصاف توسعه‌یافته دوانی جهت اثبات لزوم ثبوت مثبت‌له کمک می‌گیرد. به تعبیر ملاصدرا اتصاف الف به ب، اعم از انضمام ب به الف یا انتزاع الف از ب است و قدر متقین هر دو قسم، ضرورت وجود موصوف در ظرف اتصاف می‌باشد؛ چون مادامی که الف در خارج نباشد، انضمام ب به الف در خارج یا انتزاع ب از آن ناممکن است (همو، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۲۸۹).

این استدلال اگرچه در ناحیه لزوم ثبوت مثبت‌له اشکالی را به بار نمی‌آورد، قبول اتصاف توسعه‌یافته دوانی لوازمی را به بار خواهد آورد که منشأ برخی ناسازگاری‌ها در متون ملاصدرا شده‌اند و به مرور به این ناسازگاری‌ها می‌پردازیم.

۲. لزوم ثبوت ثابت

۲-۱. دیدگاه دشتکی

دشتکی معتقد است قاعده فرعیه مشهور «ثبوت شیء لشیء فرع لثبوت المثبت‌له» مبتنی بر نظریه حملی است که بر اساس آن «الف ب است» به صورت «ثبوت ب برای الف» تحلیل می‌شود؛ اما دشتکی به شدت از این نظریه حمل انتقاد می‌کند و معتقد است باید «الف ب است» را به صورت اتحاد الف و ب تحلیل کرد و طبیعتاً قاعده فرعیه نیز به صورت «اتحاد الف و ب» بازسازی می‌شود.*

دشتکی در فضای قاعده فرعیه مشهور، دو استدلال به نفع لزوم ثبوت ثابت دارد که ملاصدرا به شدت تحت تأثیر این استدلال‌ها قرار گرفته است.

الف) استدلال از راه نسبت: مشهور، در هر حملی به وجود نسبت اذعان دارند (دشتکی، الف، برگ ۲۰). از منظر دشتکی نسبت، وجودی حرفی و غیر مستقل است. وجودات حرفی فرع و تابع طرفین خود می‌باشند؛ به گونه‌ای که اگر طرفین آن ذهنی باشند، نسبت ذهنی و

* در باب نظریه حمل دشتکی و نظریات بدیل آن، ر.ک: حسینی سنگ‌چال و سعیدی مهر، ۱۳۹۹، ص ۱۳۱.

اگر طرفین آن خارجی باشند، نسبت خارجی است. بر این اساس برای داشتن یک نسبت خارجی لازم است طرفین آن خارجی باشند. مشهور در قاعده فرعیه تنها ثبوت مثبت‌له را الزامی می‌دانند و ثبوت ثابت را لازم نمی‌دارند. چگونه ممکن است نسبت خارجی باشد، اما ثابت -به‌عنوان یکی از طرفین- فاقد خارجیت باشد. بنابراین برای داشتن یک نسبت خارجی، خارجیت مثبت‌له و ثابت الزامی است و باید قاعده فرعیه را چنین بازنویسی کرد: «ثبوت شیء لشیء فرع لثبوت المثبت‌له و الثابت». دشتکی در این باب چنین می‌گوید: «لا یذهب علیک ان النسبه فرع المنتسبین ان ذهناً فذهناً و ان خارجاً فخارجاً، فاذا لم یکن احدالطرفین فی الخارج لم یتحقق بینهما نسبة خارجیه...» (همو، الف، برگ ۴۲/ همو، ب، برگ ۵۳)*.

ب) «معدوم فی نفسه، موجود لشیء نمی‌شود»: مشهور مقتضای قاعده فرعیه را به گونه‌ای توضیح می‌دهند که بر اساس آن، موضوع می‌تواند موجود، اما محمول معدوم فی‌نفسه باشد؛ از سویی حمل ایجابی به معنای «ثبوت امر لامر» است و محمول برای موضوع موجود است. چگونه ممکن است چیزی معدوم فی‌نفسه و موجود لشیء باشد؟ این استدلال در واقع از آن/بن‌سیناست. «إن كانت الصفة معدومة، فكيف يكون المعدوم فی نفسه موجوداً لشیء؟ فإن ما لا یكون موجوداً فی نفسه، یتحیل أن یكون موجوداً للشیء» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۳/ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۸۹).

۲-۲. دیدگاه دوانی

مهم‌ترین استدلال دوانی جهت اثبات عدم لزوم ثبوت ثابت، استناد به اتصاف توسعه‌یافته برآمده از انواع مطابق حمل می‌باشد. از دیدگاه دوانی انواع چهارگانه مطابق حمل، در لزوم ثبوت مثبت‌له با یکدیگر مشترک‌اند و مادامی که الف به عنوان مثبت‌له محقق نباشد، نمی‌توان از انضمام ب به الف یا انتزاع ب از الف یاد کرد؛ اما در محمولات انتزاعی مانند عمی، لازم نیست ثابت از تحقق برخوردار باشد، بلکه اتصاف زید به عمی به این معناست

* دشتکی در حاشیه جدید استدلالی شبیه به دلیل فوق دارد که قدری با آن متفاوت است (دشتکی، ج،

برگ ۵۲/ همو، د، برگ ۲۳/ همو، ه، برگ ۲۲).

که زید دارای نحوه خاصی از وجود است که عقل با ملاحظه آن می‌تواند عمی را انتزاع نماید و این مهم صرفاً بر ضرورت وجود موصوف بر وجهی خاص دلالت دارد و بر ضرورت وجود صفت دال نیست (همان، ص ۲۲۸).

دیدگاه *دوانی* با سه چالش اصلی مواجه است:

۱. اتصاف معنایی نسبی و قائم به طرفین بوده و لازم است طرفین نسبت در ظرف نسبت محقق باشند. بر این اساس لازم است موصوف و صفت در ظرف اتصاف محقق باشند و نمی‌توان صرفاً تحقق موصوف را الزامی دید و تحقق صفت را لازم ندانست. این اشکال همان بیان دشتکی جهت اثبات طرفین اتصاف در ظرف اتصاف است (همان، صص ۱۱۹ و ۲۲۸).

دوانی در پاسخ به این اشکال تحت تأثیر جرجانی قرار دارد (همان، ص ۱۴۷). او میان تحقق خارجی اتصاف و اینکه خارج، ظرف اتصاف باشد، تفکیک می‌نماید. به عقیده او اگرچه خارج ظرف اتصاف است، اتصاف در خارج تحقق ندارد و قانون اتصاف مربوط به ظرف تحقق اتصاف است (همان، ص ۲۲۸).

۲. دشتکی جهت اثبات لزوم تحقق ثابت به عبارتی از بهمنیار استناد می‌جوید که *دوانی* آن را از آن *ابن سینا* می‌داند. عبارت مورد استناد دشتکی از این قرار است: «ما لایکون موجوداً فی نفسه یستحیل ان یکون موجوداً لشیء» (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۳ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۸۹).

دشتکی معتقد است بر اساس متن فوق، مادامی که صفت فاقد وجود فی نفسه است، نمی‌تواند وجود للموصوف بیابد. بر این اساس نفی وجود خارجی صفت به معنای انکار اتصاف و وجود صفت برای غیر است. اما *دوانی* روایت دیگری از این متن دارد. به عقیده او مراد *ابن سینا* را باید چنین بازتعبیر نمود: «ما لایکون موجوداً فی نفسه اصلاً یستحیل ان یکون موجوداً لشیء»؛ یعنی اگر در حمل «الف ب است»، ب فاقد هر گونه وجود فی نفسه‌ای باشد و به کلی موجود مطلق محسوب نشود که به هیچ نحوی از انحا وجود دارای وجود فی نفسه نیست، نمی‌تواند وجود لشیء آخر بیابد.

بر اساس این بازتعبیر اگر ب در خارج دارای وجود لغیره برای الف باشد، وجود فی نفسه ب در خارج لازم نمی‌آید، بلکه لازم است ب در نحوی از انحاء وجود دارای وجود فی نفسه باشد و معدوم مطلق محسوب نگردد.

شاهد روایت *دوانی* صدر عبارت *ابن‌سیناست* که با محوریت معدوم مطلق بحث را سامان داده است (همان، ص ۲۲۸).

۳. *دوانی* سعی دارد با تحلیل معنای اتصاف، عدم الزام وجود فی نفسه محمول را نتیجه بگیرد. از نظر *دوانی* اتصاف دارای معنای اعمی می‌باشد و شامل دو نوع است:

الف) گاهی اوقات صفتی در وجود ضمیمه به موصوف می‌گردد؛ مانند «الجسم ابیض». ب) گاهی اوقات موصوف در شکلی از وجود قرار دارد که اگر عقل آن را ملاحظه نماید، می‌تواند آن صفت را از موصوف انتزاع کند، مانند «زید اعمی».

دوانی بر اساس تعمیمی که در معنای اتصاف روا می‌دارد، معتقد است: اولاً وجود موصوف در ظرف اتصاف ضروری است؛ چون انضمام یا انتزاع صفت به موصوف، فرع بر وجود موصوف است.

ثانیاً وجود صفت در ظرف اتصاف ضروری نیست؛ چون عقل گاهی از وجود خارجی، اموری اضافی یا سلبی را انتزاع می‌نماید؛ حال آنکه این امور فاقد تحقق خارجی‌اند (دشتکی، د، برگ ۲۱).

دشتکی در مقام نقد بیان *دوانی* می‌گوید: اگر قرار بر تعمیم اتصاف باشد، می‌توان اتصاف را به گونه‌ای تعمیم داد که تنها وجود صفت را به الزام آورد و وجود موصوف لازم نباشد؛ مثلاً می‌توان گفت: اتصاف بر دو گونه است:

یک. گاهی اتصاف به انضمام صفت به موصوف در وجود شکل می‌گیرد، مانند اتصاف جسم به بیاض.

دو. گاهی صفت به شکلی از وجود می‌باشد که اگر عقل آن را ملاحظه نماید، می‌تواند موصوف را از آن انتزاع نماید، مانند اتصاف «ما له الفرسیه» به فرس.

بدیهی است معنای اخیر از اتصاف، وجود صفت را در ظرف اتصاف می‌طلبد و وجود

موصوف را لازم ندارد؛ حال آنکه *دوانی* زیر بار این تالی نخواهد رفت (همو، ج، برگ ۴۶/
همو، د، برگ ۲۱/ همو، ه، برگ ۲۰).

۲-۳. دیدگاه ملاصدرا

الزام یا عدم الزام ثبوت ثابت به صورت ناسازگار در عبارات *ملاصدرا* بازتاب یافته‌اند.
می‌توان بر هر دو نظریه شواهدی از متون *ملاصدرا* به دست داد:

۲-۳-۱. متن‌هایی که ثبوت ثابت را لازم نمی‌دانند: الف) *ملاصدرا* در برخی متون با
محوریت اتصاف توسعه‌یافته *دوانی* ثبوت مثبت‌له را الزامی دانست (صدرالدین شیرازی،
۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۲۸۹). بدیهی است قبول اتصاف توسعه‌یافته به معنای پذیرش محمولات
انتزاعی و در نتیجه عدم الزام ثبوت ثابت است. بنابراین لازمه استناد به اتصاف توسعه‌یافته
دوانی عدم الزام ثبوت ثابت در قاعده فرعیه است.

ب) *ملاصدرا* در متن‌های فراوانی از عدمی‌بودن برخی محمولات یاد می‌کند و قضیه
«زید اعمی» را نمونه‌ای از این محمولات عدمی به شمار می‌آورد (همان، ج ۱، صص ۳۷۰ و
۴۱۴ و ج ۷، ص ۲۷۸/ همو، ۱۴۱۲ق، ص ۷۶).

۲-۳-۲. متن‌هایی که ثبوت ثابت را الزامی می‌دانند: *ملاصدرا* به مناسبت اشکالی از فخر
رازی با تفکیک وجود رابط از رابطی و برقراری مصالح اتفافی میان مشاء و اشراق سعی در
ارائه تحلیلی از محمولات عدمی دارد (همو، ۱۹۸۱م، ج ۱، صص ۱۳۹ و ۳۲۷/ همو، ۱۴۱۲ق،
ص ۷۴/ همو، ۱۴۲۰ق، صص ۱۹ و ۳۶۱). لازمه این تحلیل، لزوم ثبوت ثابت می‌باشد که در
برخی متون *ملاصدرا* اشاره شده است (همو، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۲۱۴/ همو، ۱۴۲۲ق، ص ۲۳۵/
همو، ۱۴۱۲ق، ص ۱۹۹).

بر اساس احصای نگارنده صریح‌ترین متنی که به ضرورت ثبوت ثابت اشاره دارد،
متنی از *اسفار* است که *ملاصدرا* سعی دارد تحلیل جامعی از خارجیت محمولات فلسفی
ارائه دهد. وی در این متن در ابتدا به اتصاف توسعه‌یافته *دوانی* اشاره و تصریح می‌کند که
بر اساس این نگرش، ثبوت ثابت الزامی نیست. در ادامه ادله‌ای در نقد این دیدگاه مطرح
می‌کند که از قضا تمامی این ادله توسط دشتکی بیان شده‌اند:

الف) اتصاف الف به ب به معنای نسبت میان الف و ب است. نسبت، معنایی حرفی است که قائم به طرفین خویش بوده و لازم است طرفین نسبت در ظرف نسبت محقق باشند. بر این اساس نمی‌توان ثبوت مثبت‌له را ضروری دانست، ولی ثبوت ثابت را لازم ندید. «و الحق ان الاتصاف نسبة بین شیئین متغایرین بحسب الوجود فی ظرف الاتصاف فالحکم بوجود احد الطرفين دون الآخر فی الطرف الذی یکون الاتصاف فیه تحکم» (همو، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۳۳۶). بدیهی است این بیان، عین استدلال دشتکی جهت اثبات لزوم ثبوت ثابت است (دشتکی، الف، برگ ۴۲/ همو، ب، برگ ۵۳).

ب) استناد به متنی از ابن‌سینا و بهمنیار. ابن‌سینا می‌گوید: «ما لایکون موجوداً فی نفسه یتحیل ان یکون موجوداً لشیء» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۳/ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۸۹). دوانی عبارت فوق را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که با معدوم‌بودن ثابت نیز سازگار است؛ اما دشتکی این عبارت را شاهی بر الزام ثبوت ثابت می‌داند. تفسیر ملاصدرا از عبارت ابن‌سینا موافق با تفسیر دشتکی و بر خلاف تحلیل دوانی است و الزام ثبوت ثابت را مقتضای این عبارت می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۳۳۶).

ج) ملاصدرا عین پاسخ نقضی دشتکی به مدل توسعه‌یافته اتصاف دوانی و استنتاج عدم الزام ثبوت ثابت را بازگو می‌کند. ملاصدرا می‌گوید: مدل توسعه‌یافته اتصاف دوانی موصوف را به گونه‌ای می‌بیند که بتواند صفت به آن ضمیمه گردد یا از آن انتزاع شود. بر اساس مدل توسعه‌یافته اتصاف، ثبوت مثبت‌له الزامی است و ثبوت ثابت لازم نیست. به عقیده ملاصدرا می‌توان همین توسعه را در ناحیه صفت داد و گفت: در اتصاف الف به ب، باید ب به گونه‌ای باشد که الف بتواند به آن ضمیمه یا از آن انتزاع گردد و این مهم الزام ثبوت ثابت و عدم الزام ثبوت مثبت‌له را در پی دارد؛ در حالی که این نتیجه نمی‌تواند درست باشد (همان، ص ۳۳۸).

دیدیم که عبارات ملاصدرا در باب الزام یا عدم الزام ثبوت ثابت ناسازگارند. نمی‌توان منهای عبارات دشتکی و دوانی تحلیل جامعی از نظریه ملاصدرا به دست داد. متن‌هایی که به عدم الزام ثبوت ثابت تن داده‌اند، اتصاف توسعه‌یافته دوانی را محور قرار می‌دهند و

متونی که ثبوت ثابت را لازم می‌دانند، قانون نسبت و تفسیر دشتکی از متن *ابن‌سینا* را مبنا قرار می‌دهند.

در مقام داوری میان دو متن، *حاجی سبزواری*، الزام ثبوت ثابت را موجب انهدام بسیاری از قواعد فلسفی از جمله قاعده فرعیه می‌داند و معتقد است محمولات عدمی مانع از الزام ثبوت ثابت‌اند (همان، ص ۳۳۶).

درمقابل علامه *طباطبایی* به شدت از این نظریه استقبال می‌کند و می‌فرماید: «هذا هو الحق الذی لا مریه فیہ و قد تقدم ان لازم کون الوجود الرابط موجوداً بطرفیه و فیهما ان یتحقق الطرفان معاً فی ظرف تحقق الرابط، فلا معنی لتحقق قضیه احد طرفیها ذهنی و الآخر خارجی او احد طرفیها حقیقی و الآخر اعتباری مجازی» (همان، ص ۳۳۷).

آیا علی‌رغم متون فراوانی که ثبوت ثابت را الزامی نمی‌داند، *ملاصدرا* درنهایت به لزوم ثبوت ثابت پایبند است یا باید متون بسیاری که ثبوت ثابت را لازم نمی‌دانند، مبنا قرار داده شود؟

به باور *ملاصدرا* فیلسوفان پیش از او عاری عظیم را بر دوش می‌کشیدند؛ اینکه از سویی حکمت را علم به حقایق خارجی تعریف می‌کردند، اما فلسفه به عنوان اشراف علوم حکمی، دارای محمولاتی فاقد تحقق خارجی است. چگونه انتظار می‌رود مسائل فلسفی ما را با حقایق خارجی آشنا سازند؟

ملاصدرا بر اساس الزام ثبوت ثابت معتقد می‌شود که محمولات فلسفی هم باید از تحقق خارجی برخوردار باشند و بر این اساس مسائل فلسفی نیز علم به حقایق خارجی تلقی می‌گردند. ابتدای چنین مسئله مهمی بر الزام ثبوت ثابت نشان می‌دهد *ملاصدرا* در دیدگاه نهایی خویش، ثبوت ثابت را الزامی می‌داند و باید لوازم این دیدگاه را در جای‌جای کاربست قاعده فرعیه بازسازی کرد.

۳. ثبوت پیشینی مثبت‌له

دشتکی در فضای مشهور به فرعیت و لزوم ثبوت پیشینی مثبت‌له وفادار است. *دوانی* با استناد به نقض‌های فراوانی از لزوم فرعیت دست کشیده و استلزام را جایگزین فرعیت

می‌کند. ملاصدرا سعی دارد با فرق‌گذاری میان عارض‌الوجود و عارض‌المایه از برخی نقض‌ها پاسخ گوید.^{*} توجه به این نکته الزامی است که ملاصدرا قاعده فرعیه را حداقل به دو صورت ناسازگار روایت کرده است:

الف) برخی عبارات، قاعده فرعیه مورد نظر ملاصدرا به صورت «ثبوت شیء لشیء فرع لثبوت المثبت له و الثابت» تحلیل می‌گردد (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، صص ۴۳، ۱۳۹ و ۳۳۶ و ج ۷، ص ۲۱۴/ همو، ۱۴۲۰ق، ص ۳۶۱/ همو، ۱۴۲۲ق، صص ۷۴، ۱۱۹ و ۲۳۵). باید بدانیم که قاعده فرعیه فوق بر اساس مدل توسعه نیافته اتصاف تدوین یافته و برآمده از تحلیل دشتکی است. بر اساس این تقریر از قاعده فرعیه، ثبوت مثبت له و ثبوت ثابت الزامی است.

ب) در برخی عبارات، قاعده فرعیه مورد نظر ملاصدرا به صورت «ثبوت شیء لشیء او انضمام شیء الی شیء او اعتبار شیء مع شیء او انتزاع شیء من شیء فرع لوجود المثبت له او لا اقل مستلزم للمغایره بینهما فی الثبوت» بیان شده است (ر.ک: همو، ۱۳۶۳، ص ۱۳/ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۰/ همو، ۱۴۲۰ق، ص ۱۰).

ب) هلیات بسیطه

یکی از موارد کاربست قاعده فرعیه، تحلیل هلیات بسیطه است. ملاصدرا فراخور ناسازگاری که در الزام یا عدم الزام ثبوت ثابت در قاعده فرعیه داشت، در تحلیل هلیات بسیطه نیز ناسازگار سخن گفته است. ملاصدرا دست کم دو تحلیل از رابطه هلیات بسیطه و قاعده فرعیه ارائه کرده است:

الف) در یک تحلیل «الف موجود است» را به صورت طبیعی آن حفظ کرده، معتقد است ثبوت وجود برای ماهیت از قبیل ثبوت الشیء است و مصداق ثبوت شیء لشیء

* برای اولین بار تمامی نقض‌های دوانی بر فرعیه را از مجموع حواشی او بر تجرید جمع‌آوری کرده و در مقاله «قاعده فرعیه در سازمان فکری محقق دوانی» (حسینی، ۱۴۰۰، ص ۷۳) آورده‌ایم. در این مقاله نشان داده شده است تفاسیر ناقصی از نظریه استلزام دوانی ارائه شده است. این بحث چندان در تحلیل هلیات بسیطه تاثیر ندارد و به بررسی تفصیلی آن نمی‌پردازیم.

نیست؛ چون وجود و ماهیت در خارج امری واحدند و نمی‌توان از رابطه تقدم، تأخر، معیت و... میان آنها سراغ گرفت (همو، ۱۹۸۱م، ج ۱، صص ۴۴، ۵۵ و ۵۸/ همو، ۱۳۶۳، ص ۲۸/ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۸). ملاصدرا برای تبیین چنین رابطه‌ای میان وجود و ماهیت به متنی از ابن‌سینا استناد می‌کند: «فالوجود الذی للجسم هو موجودیه الجسم لا کحال البیاض و الجسم فی کونه ابیض» (همو، ۱۴۲۲ق، ص ۲۸۶).

بر این اساس هلیات بسیطه تخصصاً از ذیل قاعده فرعیه بیرون‌اند؛ چون موضوع قاعده فرعیه «ثبوت شیء لشیء» است؛ حال آنکه هلیات بسیطه عبارت از «ثبوت الشیء» اند.

ملاصدرا علی رغم تصریحات عدیده‌ای که بر خروج تخصصی هلیات بسیطه از ذیل قاعده فرعیه دارد، در برخی مواضع با محوریت جریان قاعده فرعیه در هلیات بسیطه استدلالی به نفع اصالت وجود اقامه می‌کند. بر اساس این استدلال، صدق گزاره «الانسان موجود» در گرو احراز ثبوت مثبت له -انسان- است و این مهم بر اساس جریان قاعده فرعیه بیان می‌شود. ثبوت انسان تنها با قبول ثبوت و تحقق فی نفسه وجود ممکن است و در نتیجه برای صدق گزاره «الانسان موجود» باید تحقق فی نفسه وجود را باور داشت و این مهم چیزی جز اصالت وجود نیست (همو، ۱۳۶۳، ص ۱۳/ همو، ۱۴۲۰، ص ۱۸۸/ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۰/ همو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۰)*.

برای فهم ناسازگاری متون ملاصدرا لازم است ریشه این ناسازگاری‌ها را واکاوی کرد. ملاصدرا به دلیل تفاوت خوانشی که در تحلیل قاعده فرعیه داشت، در نسبت هلیات بسیطه و قاعده فرعیه نیز دچار این تفاوت تحلیل شده است. شاهد این ریشه‌یابی، تعبیر ملاصدرا در دو موضع است.

ملاصدرا در مواردی که از خروج تخصصی هلیات بسیطه از ذیل قاعده فرعیه یاد

* آنچه در متن ذکر شده، خلاصه‌ای از تقریر مختار نگارنده از این استدلال است. در تقریر این استدلال باید نکات دقیقی را مبتنی بر حوزه فلسفی شیراز و مخصوصاً دوانی در کار کرد تا بتوان به مراد ملاصدرا دست یافت. تقریر این استدلال خود تحقیقی مستقل خواهد بود (رک: حسینی، ۱۴۰۰، رساله دکتری مسئله اتصاف ماهیت به وجود در حکمت متعالیه، دانشگاه تربیت مدرس).

می‌کند، موافق قاعده فرعیه متناسب با خوانش دشتکی -ثبوت شیء لشیء فرع لثبوت المثبتله- سخن می‌گوید (همو، ۱۴۱۲ق، ص ۱۱/ همو، ۱۳۶۳، ص ۲۲/ همو، ۱۳۸۷، ص ۱۷/ همو، ۱۳۰۲، ص ۱۱۷). این در حالی است که ملاصدرا در تمامی مواضعی که شکل طبیعی هلیات بسیطه را مصداق قاعده فرعیه قرار می‌دهد، قاعده فرعیه برآمده از اتصاف توسعه‌یافته دوانی را مبنا قرار داده است و قاعده فرعیه را به شکل -ثبوت شیء لشیء او انضمامه الیه او اعتباره معه متفرع علی وجود المثبتله- ذکر می‌کند (همو، ۱۳۶۳، ص ۱۳/ همو، ۱۳۸۷، ص ۱۰/ همو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۰/ همو، ۱۴۲۰ق، ص ۱۰).

بنابراین اختلاف متون ملاصدرا در تحلیل شکل طبیعی هلیات بسیطه به ناسازگاری روایت او از قاعده فرعیه باز می‌گردد؛ ایشان با مبنا قرار دادن قاعده فرعیه برآمده از اتصاف توسعه‌یافته دوانی، هلیات بسیطه را مصداق قاعده فرعیه قلمداد نموده است و در برخی مواضع با مبنا قرار دادن مدل توسعه‌نیافته اتصاف -که اعم از انضمام و انتزاع نیست- هلیات بسیطه را تخصصاً از ذیل قاعده فرعیه خارج ساخته است.

دیدیم که ملاصدرا عدم خارجیت محمولات فلسفی را عاری عظیم می‌نامد که بر گردن فلاسفه پیش از او سنگینی می‌کرد و خود او سعی دارد با الزام ثبوت ثابت، محمولات فلسفی را خارجی ساخته، این عار عظیم را دفع کند. ابتنای چنین مسئله مهمی بر الزام ثبوت ثابت در قاعده فرعیه نشان می‌دهد قاعده فرعیه منتخب ملاصدرا نمی‌تواند مبتنی بر نظریه اتصاف توسعه‌یافته دوانی بوده، ثبوت ثابت را لازم نداند. بنابراین شکل طبیعی هلیات بسیطه، تخصصاً از ذیل قاعده فرعیه بیرون‌اند و نمی‌توان بر اساس مصداقیت هلیات بسیطه برای قاعده فرعیه استدلالی به نفع اصالت وجود اقامه کرد و چنین استدلالی جدلی خواهد بود.

ب) ملاصدرا تحلیل دومی از هلیات بسیطه دارد که مبتنی بر اصالت وجود بوده و آن را بهترین تحلیل بر اساس مبانی حکمت متعالیه قلمداد می‌کند (همو، ۱۳۰۲، ص ۱۱۷). طبق این تحلیل، شکل طبیعی «الانسان موجود» گزاره درست ساختی نیست و لازم است وجود را موضوع قرار داده، ماهیت را بر آن حمل و به صورت عکس‌الحملی -«هذا الوجود

انسان»- آن را بیان کنیم. ملاصدرا حداقل در سه موضع تحلیل عکس‌الحملی هلیات بسیطه را مصداق قاعده فرعیه به شمار می‌آورد (همان/ همو، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۲۹ و ج ۱، ص ۲۸۹). طبیعتاً صورت عکس‌الحملی هلیات بسیطه نمی‌تواند مصداق قاعده فرعیه مبتنی بر مدل توسعه‌نیافته اتصاف باشد؛ چون در این شکل از قاعده فرعیه، علاوه بر ثبوت مثبت‌له، ثبوت ثابت هم شرط است؛ حال آنکه ماهیت ولو از کسوت موضوع خارج شده و ثبوت پیشینی آن شرط نیست، بر اساس اصالت وجود، در کسوت محمول هم فاقد تحقق است؛ حال آنکه هم ثبوت مثبت‌له و هم ثبوت ثابت در قاعده فرعیه شرط است.

ملاصدرا در برخی مواضع تصریح می‌کند که قاعده فرعیه مبتنی بر مدل توسعه‌یافته اتصاف دوانی مبنای او در مصداق قراردادن عکس‌الحملی برای قاعده فرعیه است.

فالحکم بان هذا الوجود انسان اولی من الحکم بان ماهیه الانسان موجود لان الاتصاف اعم من ان یکون بانضمام الصفه الی الموصوف فی الوجود او یکون وجود الموصوف بحیث ینتزع العقل منه تلك الصفه و کلا القسمین یتدعی وجود الموصوف فی ظرف الاتصاف... (همو، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۸۹).

بر اساس متن فوق درمی‌یابیم که ملاصدرا صورت عکس‌الحملی هلیات بسیطه را مصداق قاعده فرعیه مبتنی بر اتصاف توسعه‌یافته دوانی قرار داده است و باید متن‌هایی نظیر «و ثبوت‌له متفرع علیه بوجه...» (همو، ۱۳۰۲، ص ۱۱۷) را بر قاعده فرعیه‌ای حمل کرد که ثبوت ثابت را الزامی نمی‌داند.

پیش از این بیان شد که ملاصدرا تحلیل عکس‌الحملی هلیات بسیطه را مبتنی بر نظریه نهایی خویش می‌داند و این تحلیل را دقیق‌تر از تحلیل مبتنی بر شکل طبیعی هلیات بسیطه به حساب می‌آورد؛ از سویی دیدیم که ابتدای دفع عار عظیم در تحلیل محمولات فلسفی بر قاعده فرعیه مبتنی بر مدل توسعه‌نیافته اتصاف استوار است و این تقریر از قاعده فرعیه مبنای نهایی ملاصدراست.

ملاصدرا در تحلیلی که بر خروج تخصصی هلیات بسیطه از قاعده فرعیه مبتنی بود، مدل مختار خویش از قاعده فرعیه را مبنا قرار داد و در تحلیل عکس‌الحملی از هلیات بسیطه -که مبنای نهایی ملاصدراست- از قاعده فرعیه‌ای یاد می‌کند که مختار نهایی او

نیست. بر اساس تحلیل ذکرشده لازم است:

اولاً صورت طبیعی هلیات بسیطه را تخصصاً از ذیل قاعده فرعیه خارج کرد و هر گونه استدلالی به نفع اصالت وجود که صورت طبیعی هلیات بسیطه را مصداق قاعده فرعیه قرار دهد، بر خلاف مبنای نهایی ملاصدراست.

ثانیاً تحلیل عکس‌الحملی هلیات بسیطه که مبنای نهایی ملاصدراست، باید بر مدار قاعده فرعیه مختار او تحلیل گردد و نباید عکس‌الحمل را مبتنی بر مدل توسعه‌یافته اتصاف دوانی تحلیل و آن را مصداق قاعده فرعیه قرار داد.

نتیجه

اتخاذ نظریه‌ای در باب قاعده فرعیه مبتنی بر اخذ مبنا در سه ساحت لزوم ثبوت فی نفسه مثبت‌له، لزوم ثبوت ثابت و لزوم ثبوت پیشینی مثبت‌له است. عموم ناسازگاری‌های راه‌یافته در متون ملاصدرا در تحلیل لزوم یا عدم لزوم ثبوت ثابت است. دشتکی بر لزوم ثبوت ثابت اصرار می‌ورزد و از راه قانون نسبت و تفسیری از متن *ابن‌سینا* سعی در اثبات آن دارد. دوانی بر مبنای انواع مطابق حمل، از اتصاف توسعه‌یافته‌ای یاد می‌کند که اعم از انضمامی بودن محمول یا انتزاعی بودن آن است و با محوریت اتصاف توسعه‌یافته خویش، ثبوت ثابت را الزامی نمی‌داند. ملاصدرا در این باب مختلف سخن گفته است؛ گاهی با مبنا قراردادن اتصاف توسعه‌یافته دوانی، محمولات عدمی را شاهی بر عدم الزام ثبوت ثابت می‌داند و گاهی بر مدار استدلال‌های دشتکی بر الزام ثبوت ثابت اصرار می‌ورزد. به نظر نگارنده ابتدای مسئله مهم دفع عار عظیم نشان می‌دهد الزام ثبوت ثابت مبنای نهایی ملاصدراست و باید موارد کاربست قاعده فرعیه را بر مدار الزام ثبوت ثابت بازسازی کرد. یکی از موارد کاربست این قاعده، تحلیل ملاصدرا از هلیات بسیطه است. او دو تحلیل از هلیات بسیطه دارد. در یک تحلیل هلیات بسیطه را به صورت طبیعی آن حفظ و آن را تخصصاً از ذیل قاعده فرعیه خارج می‌کند؛ اما در برخی متون بر اساس شمول قاعده فرعیه درباره شکل طبیعی هلیات بسیطه، بر اصالت وجود استدلال می‌آورد. به نظر نگارنده ناسازگاری متون فوق به ناسازگاری عبارات ملاصدرا در الزام ثبوت ثابت باز می‌گردد.

متونی که از خروج تخصصی هلیات بسیطه از ذیل قاعده فرعیه یاد می‌کنند، قاعده فرعیه مبتنی بر مدل توسعه‌نیافته اتصاف را مبنی قرار داده‌اند و متونی که از شمول قاعده فرعیه نسبت به هلیات بسیطه یاد می‌کنند، قاعده فرعیه مبتنی بر مدل توسعه‌یافته اتصاف را مبنا قرار داده‌اند و شواهد متنی کافی برای این وجه‌الجمع ارائه داده‌ایم. تحلیل دومی که ملاصدرا از هلیات بسیطه ارائه می‌دهد، تحلیل عکس‌الحملی هلیات بسیطه است. ملاصدرا تحلیل عکس‌الحملی هلیات بسیطه را مصداق قاعده فرعیه می‌داند. به قرینه برخی عبارات روشن ساختیم که قاعده فرعیه مبتنی بر اتصاف توسعه‌یافته دوانی مراد اوست؛ در حالی که عکس‌الحمل به عنوان مبنای نهایی ملاصدرا نباید بر قاعده فرعیه‌ای مبتنی باشد که نظریه نهایی او نیست؛ بنابراین حتی تحلیل عکس‌الحملی هلیات بسیطه نیز تخصصاً از ذیل قاعده فرعیه بیرن است.

الزام ثبوت ثابت در قاعده فرعیه لوازم مهمی را به میان خواهد آورد؛ تفسیری نوین از معقولات ثانی فلسفی، تحلیلی نوین از حمل‌های ماهوی و تحلیلی نوین از تقابل تناقض نمونه‌هایی از آثار این نظریه در فلسفه است. علامه طباطبایی در آثار خویش به برخی از این لوازم تصریح کرده‌اند.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

* علامه طباطبایی تحلیل ویژه خویش از معقولات ثانی فلسفی را در بدایه و نهاییه عنوان کرده است (طباطبایی، ۱۳۸۳، ص ۶۸/ همو، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۶۳). ایشان به تحلیل حمل‌های ماهوی به مناسبت فرع اول اصالت وجود از کتاب **نهایة الحکمه** پرداخته‌اند (همان، ص ۵۳). نگارنده در مقاله «نوع و گستره نقش وجود در حمل‌های ماهوی از منظر علامه طباطبایی» (حسینی و سعیدی مهر، ۱۳۹۶، ص ۷) به این لازم پرداخته است. علامه، مبتنی بر الزام ثبوت ثابت تحلیل ویژه‌ای از تقابل تناقض ارائه می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۵۵۹).

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا، حسین؛ **الالهیات من کتاب الشفا؛** تصحیح سعید زائد؛ قم: مکتبه آیت الله المرعشی، ۱۴۰۴ق.
۲. —؛ **الاشارات و التنبیها؛** قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵.
۳. بهمنیار بن مرزبان؛ **التحصیل؛** چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۴. حسینی سنگ چال، سیداحمد؛ رساله دکتری «مسئله اتصاف ماهیت به وجود در حکمت متعالیه»، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۴۰۰.
۵. —؛ «قاعده فرعیه در سازمان فکری جلال الدین دوانی»، **تاریخ فلسفه در اسلام؛** س ۱، ش ۱، ۱۴۰۰، ص ۷۳-۱۰۰.
۶. حسینی سنگ چال، سیداحمد و محمد سعیدی مهر؛ «نظریه حمل سید صدرالدین دشتکی»، **منطق پژوهی؛** دوره ۱۰، ش ۲، ۱۳۹۹، ص ۱۱۳-۱۳۵.
۷. —؛ «نوع و گستره نقش وجود در حمل های ماهوی از منظر علامه طباطبایی»، **معرفت فلسفی؛** س ۱۵، ش ۲، ۱۳۹۶، ص ۷-۲۲.
۸. علامه حلی، یوسف بن مطهر؛ **کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد؛** تصحیح حسن حسن زاده آملی؛ چ ۱۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۳۰ق.
۹. دشتکی، صدرالدین؛ **الحاشیة القديمة علی الشرح الجدید؛** مجلس شورای اسلامی. ش ۱۷۵۵.
۱۰. —؛ **الحاشیة القديمة علی الشرح الجدید؛** نسخه خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۱۳۵۳خ.
۱۱. —؛ **الحاشیة الجدیة علی الشرح الجدید؛** نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار، ش ۱۳۶۸.
۱۲. —؛ **الحاشیة الجدیة علی الشرح الجدید؛** نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۷۵۶.

۱۳. —؛ الحاشية الجديدة على الشرح الجديد؛ نسخة خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۴۷۳.
۱۴. دوانی، جلال‌الدین؛ الف، الحاشية الاجد على الشرح الجديد للتجريد؛ نسخة خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی. ش ۱۹۹۸.
۱۵. رازی، فخرالدین؛ شرح الاشارات و التنبیها؛ مقدمه و تصحیح نجفقلی حبیبی؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴.
۱۶. صدرالدین شیرازی، محمد؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة؛ به انضمام تعلیقات سبزواری و طباطبایی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
۱۷. —؛ شرح الهدایة الاثیریة؛ بیروت: مؤسسه تاریخ العربی، ۱۴۲۲ ق.
۱۸. —؛ «المسائل القدسیة»، سه رساله فلسفی؛ ج ۳، قم: دفتر تبلیغات حوزه، ۱۳۷۸.
۱۹. —؛ «رساله الفوائد»، مجموعه رسائل فلسفی؛ ج ۲، تهران: حکمت، ۱۴۲۰ ق.
۲۰. —؛ المشاعر؛ ترجمه عمادالدوله؛ ج ۲، تهران: طهوری، ۱۳۶۳.
۲۱. —؛ «رساله الاتصاف»، مجموعه الرسائل التسع؛ قم: مکتبه المصطفی، ۱۳۰۲.
۲۲. —؛ تفسیر القرآن الکریم؛ تصحیح محمد خواجه‌سوی؛ قم: بیدار، ۱۳۶۶.
۲۳. —؛ تعلیقة على شرح حکمة الاشراق؛ تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۴۱۲ ق.
۲۴. —؛ شرح ملاصدرا بر الهیات شفا؛ تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۲.
۲۵. طباطبایی، محمدحسین؛ نهاية الحکمة؛ ج ۲، قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۶.
۲۶. —؛ بداية الحکمة؛ تصحیح و تعلیق زراعی سبزواری؛ ج ۱۶، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۳۸۳.
۲۷. قوشچی، علی بن محمد؛ شرح تجرید العقائد؛ به انضمام حواشی قدیم دوانی، تصحیح محمد حسین زراعی رضائی، قم: انتشارات راند، ۱۳۹۳.